



فصلنامه علمی ادبیات عرفانی دانشگاه الزهراء(س)

سال چهاردهم، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱

مقاله علمی - پژوهشی

صفحات ۷۳-۹۸

تحلیلی بر ساحت‌های وجودی شمس تبریزی از خلال بررسی

مقالات شمس^۱

شهرام احمدی^۲

کوثر ولی‌پور^۳

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۰۴/۰۴

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۱/۰۶/۱۳

چکیده

ساحت‌های وجودی انسان نمایان‌گر اندیشه و رفتاری از اوست که ریشه در علوم گوناگون دارند. کنش‌ها و رفتارهایی که از این ساحت‌ها در انسان نمود می‌یابد، براساس نوع تقسیم‌بندی مشمول ویژگی‌هایی مخصوص به خود است؛ بنابراین روشی مناسب برای شناخت ابعاد مختلف انسان به‌شمار می‌آید. زندگی شمس تبریزی همواره در هاله‌ای از ابهام بوده و از این‌رو پیوسته مخاطب را برای آگاهی از ابعاد مختلف رفتاری خود تشویق و ترغیب کرده است. نوشتار پیش‌رو که به‌روش تحلیل و تبیین محتوا و با استفاده از منابع کتابخانه‌ای تنظیم شده، می‌کوشد با الگوبرداری از طبقه‌بندی شفيعی کدکني در تبیین ساحت‌ها و وجودی انسان به سه دسته روشن، خاکستری و تیره شخصیت شمس تبریزی را با توجه به مقالات او تحلیل و هر یک از ساحت‌های وجودی شخصیت او را با رویکردی روان‌شناسانه تبیین نماید. نتایج این جستار نشان می‌دهد که شمس دارای ویژگی‌های بسیار

۱. شناسه دیجیتال (DOI): 10.22051/jml.2022.40857.2358

شناسه دیجیتال (DOR): 20.1001.1.20089384.1401.14.29.3.0

۲. دانشیار گروه زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران (نویسنده مسئول). sh.ahmadi@umz.ac.ir

۳. کارشناس ارشد زبان و ادبیات فارسی، دانشکده ادبیات فارسی و زبان‌های خارجی، دانشگاه مازندران، مازندران، ایران. pooyevalipur@gmail.com

پسندیده، دیدگاه‌هایی انتقادی و نیز خصوصیات ناپسند است، اما به سبب برخورداری از جمال زیبای درونی در اذهان مخاطبان خود خوش می‌نشیند و هر خواننده با تفکر در مقالات شمس درمی‌یابد که او در اغلب سخنان خود در پی یافتن مظاهر خوبی‌هاست. عشق به پروردگار و یاری‌جستن از او، مهر و مهرورزی از جمله خصیصه‌هایی است که در ساحت روشن او همواره موجب جاودانگی و درخشش است. در ساحت خاکستری شمس، با عارفی روبه‌رو هستیم که بسیاری از عرفای نامدار ادبیات فارسی را با برچسب عدم متابعت از پیامبر مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد. ساحت سیاه وجودی شمس شامل تندخویی‌ها، پرخاشگری‌ها، توهین‌ها و تحقیرهایی است که بر زبان می‌راند.

واژه‌های کلیدی: شمس تبریزی، مقالات شمس، ساحت‌های وجودی، روان‌شناسی تحلیلی، ناخودآگاه ذهن.

۱- مقدمه

«ساحت» لغتی عربی است که در لغت‌نامه‌ها مترادف ناحیه و میدان (ابن منظور، بی‌تا: ۲۱۴۱) و نیز فضای غیر مسقف (خوری، ۱۴۰۳ق: ۵۵۴/۱) آمده است. گویا از ریشه «سوح» عربی فقط همین اسم کاربرد دارد. مصغر آن «السویحه» است (همان: ۳۳۳/۳) و در فرهنگ‌های فارسی به معنای صحن خانه و فراخنای سرای ضبط شده است (دهخدا، ۱۳۷۷: ۱۳۲۰۵). این واژه در اصطلاح ادبی و به‌ویژه هنگامی که در کنار عبارت‌های دیگر می‌آید، می‌تواند بیانگر تعبیر گوناگون باشد؛ از جمله هنگام همنشینی با واژه «وجود»، در مفهوم ابعاد، جنبه و فضای وجودی شناخته می‌شود. از اصطلاح ساحت یا ابعاد وجودی انسان، در کتاب‌ها و پژوهش‌های صورت گرفته در این زمینه، تاکنون تعریف‌های دقیق و جامعی ارائه نشده است. اما روان‌شناسان، فیلسوفان و ادیبان هر کدام در حوزه‌های گوناگون بیش و کم به تقسیم‌بندی‌هایی اشاره کرده‌اند (ن.ک. به قاضی محسن، ۱۳۹۵).

ابعاد وجودی بشر به اعتبار نوع تقسیم‌بندی متفاوت است. «ساحت وجودی» در اصل با روان‌شناسی و فلسفه ارتباط دارد. روان‌شناسان برای وجود بشر پنج ساحت قائل‌اند: ساحت علم، ساحت فلسفی، ساحت عرفان، ساحت ایمان و دریافت، و ساحت هنر (نوالی، ۱۳۷۱: ۴۵). در نگاه کلی انسان دارای جسم و روح است اما پژوهندگان پا را از این فراتر نهاده‌اند و برای نمونه، بُعد روحی بشر را دارای سه ساحت معرفتی (شناختی)، احساسی (عاطفی) و

ساحت فعلی (رفتاری) می‌دانند. (رضوانی و شریفی، ۱۳۹۸: ۲۱). تبیین ساحت وجودی انسان از دغدغه‌ها و مسائل اساسی در علم کلام و فلسفه است که هم علوم قدیم مانند فلسفه کلاسیک و هم علوم جدید و از جمله فلسفه اگزیستانسیال به آن توجه دارند.

هربرت مارکوز، شاگرد هوسرل و هایدگر، وقتی اصطلاح «انسان تک‌ساحتی» را به کار می‌برد، منظورش فردی است که در محیط آزاد رشد پیدا نکرده و جامعه‌ای مختنق و سرکوبنده، به بهانه فراهم کردن نیازها و تأمین رفاه او، ستمگرانه گرفتارش کرده است (مارکوز، ۱۳۶۲: ۸). «ساحت» در تفکر انسان‌شناسی علامه طباطبایی در معنای جنبه و بُعد آمده است. از دیدگاه وی ابعاد وجود انسان حد و حصری ندارد و مهم‌ترین ابعاد وجودی که سرچشمه نیکوبختی یا نگون‌بختی انسان است، شامل ساحت ادراکی، ساحت الوهی، ساحت اراده و اختیار، و ساحت عمل است (موسوی‌مقدم و علی‌زمانی، ۱۳۹۰: ۵۵). برخی نیز از ساحت‌ها هفت‌گانه در وجود بشر یاد کرده‌اند که در عین استقلال، با یکدیگر در تعامل اند (ن.ک: همان ۶۲). شاید منسجم‌ترین دسته‌بندی در این زمینه از آن مصطفی ملکیان باشد. وی ساحت‌های انسان را از منظر شخصیت و منش به پنج دسته باورها، احساسات، عواطف و هیجانات و خواسته‌ها طبقه‌بندی کرده است (ملکیان، ۱۳۹۷: ۴۳-۲۰).

شفیعی کدکنی در *تازیان‌های سلوک*، از دیدگاه ادبی به تقسیم‌بندی و تحلیل ساحت‌های وجودی حکیم سنایی پرداخته است. وی کنش، شخصیت و رفتار سنایی را با تمام دگرگونی‌هایش در چارچوب این سه ساحت وجودی می‌گنجاند: ۱- مداح و هجاگوی (قطب تاریک وجودی)، ۲- واعظ و ناقد اجتماعی (مدار خاکستری وجودی)، ۳- قلندر و عاشق (قطب روشن وجودی) (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷: ۲۵). این تقسیم‌بندی با جنبه‌هایی از نظریه روان‌شناسی تحلیلی یونگ که محتوای ناخودآگاه انسان را شامل ویژگی‌های مختلف مثبت و منفی می‌داند، مشابهت‌هایی دارد. شفیعی کدکنی، در پاره نخست دسته‌بندی‌های خود، سنایی را دارای ساحت تیره یا قطب تاریک وجودی دانسته است. این قطب مشتمل بر جوهری است که سنایی را شاعری مداح و هجاگوی می‌شناساند. در پاره دومین، با سنایی واعظ و ناقد اجتماعی روبه‌رو هستیم. قطب خاکستری وجود وی حد فاصلی است میان سنایی ثناگو و رند عاشق‌پیشه. این بخش در چینه ظهور پرتوهای پندآموزی، اندرزگویی‌ها و نصایحی است که سراینده، همواره بر تجلی آن‌ها

کوشاست. این طبقه نشان‌گر این است که سنایی فردی است دغدغه‌مند که به سیر بهروزی و بهبودبخشی جامعه‌ی عصر خویش مبادرت می‌ورزد. اما قلمرو روشن وجود سنایی عموماً در غزل‌های او پدیدار می‌شود. این قالب شعری جلوه‌های ویژه و متنوعی را از سرایش استوار و پایدار وی به نمایش می‌گذارد. نیز با تأمل و تعمق در سروده‌های شاعران شعرای پس از او درمی‌یابیم که سنایی آغازگر غزل‌هایی از این دست است که مادر همه‌ی غزلیات مولانا و بسیاری دیگر از غزل‌های پرشکوه و بلند شعر فارسی است (همان ۳۲).

مقاله‌ی پیش رو که با روش تحلیل و تبیین محتوا و بر بنیاد روش کتابخانه‌ای تدوین شده است، می‌کوشد با بهره‌گیری از الگوی طبقه‌بندی شفيعی کدکنی، و با استفاده از نظریه‌ی روان‌شناسی تحلیلی یونگ به تبیین و شناسایی ابعاد وجودی شمس تبریزی و سپس بازنمایی هر یک از ساحت‌های وجودی و نمود بیرونی آن‌ها در کتاب *مقالات شمس* پردازد. پرسش اصلی مقاله این است که آیا می‌توان برای شمس ساحت سه‌گانه‌ای متصور شد یا خیر؟ و این ساحت‌ها در کدام یک از کنش‌های او نمود می‌یابند؟

۲- پیشینه پژوهش

درباره‌ی ساحت‌های وجودی شمس‌الدین محمد تبریزی تاکنون اثر مستقلی تدوین نشده است و مباحثی که احیاناً در این باره به تحریر درآمده، بیشتر ناظر بر ویژگی‌های گفتاری و رفتاری شمس‌الدین تبریزی است که از جمله آن‌ها می‌توان به موارد زیر اشاره کرد: در مقاله «تحلیل و بررسی ویژگی‌های اخلاقی شمس به استناد مقالات»، شوکتی و راضی‌نیا (۱۳۹۷) به آشکار کردن وجوه شخصیتی شمس تبریزی می‌پردازند. نویسندگان در این پژوهش شخصیت شمس را با تکیه بر چند صفت غیراخلاقی بارز از جمله کبر، طمع، بی‌مایگی در سخنوری، تندخویی و تندگویی و بی‌ادبی به استناد *مقالات شمس* بررسی کرده‌اند و با تشریح هر یک از این صفات غیراخلاقی و درج نمونه‌هایی از سخنان شمس و آوردن دلایل کافی از خود *مقالات*، ضمن رد چنین رذایل اخلاقی از وی، اخلاق‌مداری وی را به اثبات رسانده و معلوم کرده‌اند که همه‌ی این ویژگی‌ها اتهامی بیش نبوده است. در مقاله «مقالات شمس تبریزی از دیدگاه نظریه‌ی ساحت اخلاقی زبان»، علی‌زاده و مهرکی (۱۳۹۶) با رویکردی پدیدارشناسانه به منشأ اخلاقی برخی بحث‌های مهم در *مقالات شمس* تبریزی پرداخته‌اند، مسائلی که فهم آن‌ها راهی به درک درست شخصیت شمس

می‌گشاید. بر اساس این مقاله، یکی از مهم‌ترین مفاهیم نزد شمس انزواست. نیز در این مقاله، ضمن بیان دو نوع بهره‌گیری او از زبان در قبال «دیگری» به این نکته پرداخته شده که چرا او گاه به ضرورت سخن گفتن در مقابل دیگری اعتقاد داشته و گاه قائل به برخوردی سلبی با زبان در قبال دیگری بوده است. در مقاله «ویژگی‌های رفتاری شمس تبریزی در آیینۀ مقالات شمس»، شوکتی و دیگران (۱۳۹۶) بعد از تعریفی که از چند صفت اخلاقی همچون تواضع، هوی و هوس، غرور، صبر، خلق نیک، حسد و دعا داشته‌اند، نظر و رفتار شمس را نیز در این خصوصیات با توجه به اقوال موجود در مقالات با ذکر جمله‌ای به‌عنوان سند بررسی کرده‌اند. در مقاله «خصوصیات اخلاقی شمس تبریزی براساس مقالات»، ملک ثابت و محمدی عسکرآبادی (۱۳۹۲) بدون دسته‌بندی ساحت‌های وجودی شمس، ضمن پرداختن به نقاط مثبت، به ویژگی‌ها و موارد منفی شخصیتی شمس نیز اشاره کرده‌اند.

پژوهش‌های انجام‌شده، نه برحسب تقسیم‌بندی علمی، بلکه براساس ارتباط با موضوعات اخلاقی و رفتاری، شخصیت شمس را تحلیل و بررسی کرده‌اند، اما پژوهش حاضر بر آن است تا با رویکردی تازه و با به‌کارگیری نظریات روان‌شناختی ساحت‌های وجودی شخصیت شمس را در خلال مقالات شمس بررسی کند.

۳- بحث و بررسی

جستار حاضر با الگوبرداری از طبقه‌بندی شفیع کدکنی در تبیین ساحت وجودی انسان، به بررسی و شناسایی ابعاد وجودی شمس تبریزی و بازنمایی آن در سه ساحت وجودی روشن، خاکستری و تیره در کتاب مقالات شمس می‌پردازد و بر آن است تا در ارائه تحلیل‌های خویش از نظریه روان‌شناسی تحلیلی یونگ نیز بهره‌برد. این نوشتار در ارائه مصادیق و نمونه‌های هر کدام از ساحت‌های سه‌گانه، ادعای احصای کامل ندارد و تنها در پی آن است تا به اثبات ادعا و فرضیات پژوهش از خلال بررسی مضامین مقالات بپردازد.

۳-۱ ساحت روشن

یکی از برجسته‌ترین ویژگی‌های شخصیتی شمس که در مقالات نمایان است، آموزه‌های معنوی و عرفانی اوست که عشق و حقیقت‌گرایی پایه و اساس آنها را شکل می‌دهد. در

جهان شمس تبریزی تقلید مسبب همه فسادها و اعتبارات، از پیش تعیین شده است و تفکرات قالبی نزد وی هیچ گونه ارزشی ندارد. این ساحت بیانگر جلوه‌های ویژه و نیز شامل همه خصوصیات برجسته و استعلایی شمس است که از او نمادی جاودانه ساخته است. درحقیقت، این همان ساحتی است که با اصالت اندیشه و زبان سحرآفرین خود عامل تحول روحی و زایش فکری- هنری مولانا جلال‌الدین شد و روحش را به پرواز درآورد و وی را از سجاده‌نشینی باوقار به بازیچه کودکان کوی و برزن مبدل ساخت. شمس در این ساحت، انسانی جذاب، شیرین‌گفتار و مهربان است که با هر کسی از هر دری سخن می‌گوید و همه را شاد و خشنود می‌سازد. او در درون خویش دارای گوهری ناب بود و در صدد جست‌وجوی گوهرشناسی تا آن را بر او عرضه کند. در این بخش با ابعادی از وجود وی مواجهیم که نشان می‌دهد شمس فردی دانا، با کمالات، جهان‌دیده و آگاه در سیر و سلوک ظاهر و باطن است. او از آدم‌های منافق، مزور، دروغ‌گو و متقلب و به قول خودش «راهزنان دین» بیزار است و حاضر به تحمل آنها نیست. عشق توأم با خلوص را می‌توان به‌خوبی در شمس یافت. وی هر آنچه را که دارد، نثار پروردگار می‌کند. لفاظی، زبان‌بازی و چاپلوسی در جهان او راه ندارد. مولانا درباره او می‌گوید: «گوهری بود در صدفی، گرد عالم می‌گشت» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۱۰۷). همچنین گزیده گوی و وقت‌شناس است؛ یعنی سخنش عوامانه نیست و با هر کس و در هر جایی سخن نمی‌گوید. برخلاف ظاهر سرسخت خویش، در اعماق وجود، قلبی مهربان دارد که حتی تاب دیدن شکنجه تباهکاران را ندارد و می‌گوید: «بسیار بزرگان را در اندرون دوست می‌دارم، الا ظاهر نکنم؛ یکی دو ظاهر کردم حق آن ندانستند و شناختند. به مولانا بود که ظاهر کردم، افزون شد و کم نشد» (محمودی، ۱۳۸۹: ۲۴). شمس ضمن آنکه منشأ و سرچشمه جوشان عشق را وجود حق تعالی می‌داند، این نکته را یادآور می‌شود که بدون عشق، کشش نامتناهی و همچنین یاری پروردگار نمی‌توان به او عشق ورزید؛ چرا که مبدأ و مقصد، سرآغاز و سرانجام جهان خلقت، خالق قدیم است. حال آن‌که انسان موجودی حادث است و تنها به برکت عشق می‌تواند به حقیقت دست یابد. او اندیشمندی تیزبین و ژرف‌نگر است که در عین حال از توجه به ساحت عمل و غنیمت شمردن اوقات غافل نمی‌شود و با اینکه فردی است که به عمل‌گرایی تاکید می‌ورزد، از موشکافی‌های نظری هم عقب نمی‌ماند.

سیمایی که الیف شافاک در ذهن خواننده کتاب «ملت عشق» از شمس تبریزی ترسیم می‌کند، بیش از هر چیز با این ساحت همانندی دارد. یکی از ارزشمندترین دستاوردهای شمس تبریزی در دوران حیات آن بود که او خودش بود؛ خالی از ذره‌ای تقلید. ساحت روشن شمس تبریزی جلوه‌گر همه رفتارها، گفتارها و کردارهایی است که او را انسانی نیک و پسندیده می‌نمایاند. مهم‌ترین وجوه این ساحت در وجود شمس عبارت‌اند از:

۳-۱-۱ عاشقی راستین

شمس در شیفتگی و تقرب به پروردگار در نوع خود کم‌نظیر است. او عاشقی است واقعی که به عظمت آفریدگارش اقرار می‌کند و می‌گوید بشر باید نیاز حقیقی‌اش را ابراز کند زیرا حق تعالی غنی و بی‌نیاز است. «نزد تو آنچه بدان بجهی و برهی، جان است؛ و آنچه اگر جان بر کف نهی چه کرده باشی؟

عاشقانت بر تو تحفه اگر جان آرند به سر تو که همه زیره به کرمان آرند

زیره به کرمان بری چه قیمت و چه نرخ و چه آب روی آرد؟ چون چنین بارگاهی است. اکنون او بی‌نیاز است. تو نیاز ببر که بی‌نیاز، نیاز دوست دارد؛ به واسطه آن نیاز از میان این حوادث ناگاه بجهی. از قدیم چیزی به تو پیوندد و آن عشق است. دام عشق آمد و در او پیچید، که یحیونه تأثیر یحیهم است. از آن قدیم، قدیم را ببینی و هو یدرک الابصار» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۶۹).

۳-۱-۲ خودشناسی

خودشناسی از نخستین و ضروری‌ترین جست‌وجوهایی است که انسان در طول زندگی با آن سروکار دارد (شمشیری ۱۳۹۵: ۱۳۵). در روانشناسی یونگ، فرایندی در روان انسانی وجود دارد که منجر به تحقق خویشتن می‌شود و از آن به «خودشناسی» و «به خود آمدن» نیز تعبیر می‌شود که یونگ آن را «فرایند فردیت» می‌نامد (یونگ، ۱۳۷۰: ۴۰۹). این فرایند، حرکتی به طرف کلیت و یکپارچگی روانی است که با ترکیب و ادغام خودآگاهی و ناخودآگاهی شخصیت حاصل می‌شود (Samuels, 1985: 81). «در واقع یونگ «خود» را مهم‌ترین الگوی تمام نظام شخصیتی‌اش می‌داند. «خود» که از همه جنبه‌های هشیار و ناهشیار تشکیل شده است، به‌عنوان نماینده تکامل شخصیت برای تمامی ساختمان

شخصیت وحدت و ثبات فراهم می‌کند و می‌کوشد آن را به یکپارچگی کامل برساند» (امینی، ۱۳۸۱: ۵۵). این مفهوم در شخصیت شمس تبریزی نیز نمود ویژه ای دارد. شمس‌الدین تبریزی در پاره‌ای منابع، عارفی معرفی شده که سخت بر خود متکی است (موحد، ۱۳۹۸: ۲۵). او خودش را به‌خوبی می‌شناسد و بر خودشناسی فردی تأکیدی ویژه می‌ورزد. وی تنها با شناخت و شناسایی مسیر کمال و صرف عمر، بر آن است تا انسان را به خودشناسی برساند و او را بر ارزش‌های خویش بی‌گهانند. (مشتاق‌مهر، ۱۳۹۵: ۳۹) از این رو در مقالات (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۷۵) می‌گوید: «انبیا همه معرف همدگرند. عیسی می‌گوید: ای جهود! موسی را نیکو نشناختی، بیا مرا ببین تا موسی را بشناسی» (همان: ۱۷۴).

۳-۱-۳ قطره‌ای از بحر پروردگار

شمس عظمت پروردگار را نامتناهی می‌داند و می‌گوید: «الله اکبر عبارت از این است که بردار فکرت را از آنچه در وهم تو می‌آید و اندیشه‌توست و نظر را بلندتر دار که او اکبر است از آن همه تصورها، اگر چه تصور نبی است و مرسل و اولوالعزم؛ از آن اکبر است» (همان: ۴۸-۴۷).

۳-۱-۴ سماع

شمس سماع از نوع جسمانی را بی‌ارزش تلقی می‌کند و سماع روحانی برای او ارزشمند و والا مرتبت است. وی درباره‌ی دل‌بستگی به سماع روحانی خواص می‌گوید: «خواص را سماع حلال است، زیرا دل سلیم دارند. الحبّ فی الله والبغض فی الله در دل سلیم باشد» (همان: ۷۸). در جایی دیگر چنین می‌گوید: «رقص مردان خدا لطیف باشد و سبک. گویی برگ است که روی آب می‌رود. اندرون چو کوه و صد هزار کوه و برون چو کاه» (همان: ۶۲۳).

۳-۱-۵ مستمعی نیکو

شمس استماع نیکو را خوش می‌داند، اما شنیدن را زمانی سزاوار می‌داند که با هدف به‌کارگیری و بهره‌بردن باشد. اگر استماع کردن تنها برای بحث و مناظره باشد، بی‌ارزش است: «اگر سخن من چنان خواهد استماع کردن به طریق مناظره، و بحث از کلام مشایخ یا حدیث یا قرآن، نه او تواند شنیدن، نه از من برخوردار شود» (همان: ۸۳).

۳-۱-۶ دوری از نفاق

شمس از میان همه خوی‌های ناپسند موجود از دورویی و تزویر بیزار است و ترجیح می‌دهد انسانی رویاروی او عمل خبطی را مرتکب شود و یا او را دشنام دهد تا در خفا و پوشیده‌وار. او آزادمردی است که از هرگونه باورهای منافقانه دوری می‌کند (سجادی، ۱۳۸۸: ۱۲۳) و روی خود را همان‌گونه که هست توأمان با خوبی و بدی به خلائق می‌نمایاند. وی دشمنانی را که آشکارا با او کین می‌ورزند، بر مدعیان دوستی ترجیح می‌دهد و می‌گوید: «هر که دعوی دوستی من کرد، بر وی سر مویی بگیرم، از دشمن هیچ نگیرم، مگر دشنامم دهد» (همان: ۱۷۴). و همه را نیز به یک‌رنگی و دوری از نفاق و ریاکاری تشویق می‌کند: «گفت: مرد آن است که چنان که باطنش بود، ظاهر چنان نماید. باطن من همه یک‌رنگی است، اگر ظاهر شود و مرا ولایتی باشد و حکمی، همه عالم یک‌رنگ شدی؛ شمشیر نماندی» (همان: ۱۰۶).

۳-۱-۷ پرهیز از حسد

شمس‌الدین تبریزی به‌طور کلی برای حسد دو شکل و دو وجه قائل شده‌است: حسدی که انسان را به بهشت هدایت می‌کند و حسدی که بشر را به دوزخ می‌برد. «این حسد را دو معنی است: یکی حسدی است که به بهشت برد؛ حسدی که در راه خیر گرم کند، که من چرا کم از او باشم در فضیلت. کرا خاتون نیز حسود است. مولانا نیز حسود است. آن حسد است که به بهشت برد. همه روز سخن من جهت این حسد است. اما حسد آن کس به دوزخ برد که خدمتی می‌کردم و مرا از آن چیز حسد کردی تا از آن منع شوم و باز مانم» (همان: ۳۱۵).

۳-۱-۸ نصیحت‌گری

شمس تبریزی باور دارد که انسان نیکو خود به سوی خوبی‌ها و زیبایی‌ها روانه می‌شود و دیگران را با نصایح خود در مسیر کمال راهبری می‌کند. به قول خودش: «خود مردم نیک را نظر بر عیب کی باشد؟ شیخ بر مرداری گذر کرد، همه دست‌ها بر بینی نهاده بودند، و رو می‌گردانیدند و به شتاب می‌گذشتند. شیخ نه بینی گرفت، نه روی گردانید، نه گام تیز کرد. گفتند: چه می‌نگری؟ گفت: آن دندان‌هاش چه سپیدست و خوب!» (همان: ۹۰).

۳-۲ ساحت خاکستری

مقالات شمس در برگرفته سخنان و جملاتی از اوست که توسط مریدان به همان شکل ناپیوسته و منقح نشده ثبت و در دسترس ما قرار گرفته است. شمس تبریزی برای بیان آرای انتقادی خود از علوم روزگار مانند حدیث، فقه، عرفان، کلام و تفسیر بهره می‌برد که در حد کفایت خویش از آن‌ها آگاهی داشته است و با چنین پیش‌زمینه‌ای دیدگاه‌هایش را درباره بزرگان معاصر و متقدم خویش بیان می‌کند. نظریات او پیرامون عارفان و شعرا را می‌توان در دو دسته جای داد: نخست بزرگانی که تنها مورد نقد او واقع می‌شوند؛ مانند حلاج، عین‌القضات و خیام. دسته دوم بزرگانی را شامل می‌شود که هم مورد نقد و هم مورد ستایش او قرار می‌گیرند؛ مانند بایزید بسطامی، اوحدالدین کرمانی، سنایی و ابن عربی. این آراء انتقادی بر سیره و سنت مشاهیر یکی از بخش‌های خواندنی مقالات است. ارزش این بخش از ساحت وجودی شمس، اگر بیش از ساحت روشنش نباشد، کم از آن نیست. او در این ساحت، شخصی است که در برابر کوچک‌ترین سخن اثبات‌ناشدنی جبهه می‌گیرد. مقصود او در تمام افکار ناقدانه تخریب و عیب‌جویی نیست، بلکه گاهی هدفش اصلاح و سازندگی است. این سخنان اغلب پیرامون مضامینی هم‌چون: عدم متابعت از رسول، ستیزه‌جویی با فیلسوفان و عقل‌گرایان، و ادعای عشق و شناخت پروردگار می‌گردد. شاید بتوان گفت که به‌طور کلی در مدار خاکستری او با آراء و نظریات منتقدانه‌اش که به‌ویژه درباره عارفان و عقل‌گرایان صورت گرفته است، روبه‌رو هستیم. رگبار انتقادهایی که تنها از ابرهای جسور و بی‌پروای شمس تبریزی فرو می‌بارد.

در مجموع، شیخ تبریز فردی است که به سبب افکار، رفتار و باورهای نامتعارف و متفاوت خود بسیاری از موارد را که دیگران ناروا می‌شمردند؛ مانند عدم متابعت از شریعت را به‌طور مشروط نیک می‌شمارد و بر خلاف اندیشه بسیار کسان می‌پندارد که جهان به خودی خود نه خیر است و نه شر؛ بلکه بشر خود معیار و ترازوی این سنجش است و تعیین ارزش می‌کند (صاحب‌زمانی، ۱۳۸۹: ۱۴۹). لیکن در اغلب اوقات با جبهه‌گیری‌هایی از او روبه‌رو خواهیم شد که پذیرش آن‌ها کمی دشوار به نظر می‌رسد. نگرش انتقادی شمس درباره سیره مشاهیر صوفیه از پاره‌های خواندنی مقالات است. او از عرفا و کسانی که عمر خود را در خانقاه‌ها صرف‌ورد و ذکر کرده‌اند و ریاضت‌های طاقت‌فرسا و چله‌نشینی‌های طولانی به‌جا می‌آورند، سخت انتقاد می‌کند (مختاری، ۱۳۸۵: ۴۱). برای نمونه پیرامون

بسیاری از عارفان معاصر و متقدم نکته‌هایی شگفت داشته که هر کس جسارت بیان آن را ندارد. مهم‌ترین وجوه ساحت خاکستری شمس را می‌توان بدین‌گونه برشمرد:

۳-۲-۱ انتقاد از بایزید بسطامی

بایزید به اذعان اغلب پژوهندگان عرفان از ستون‌های عرفان اسلامی است. شهاب‌الدین سهروردی (۱۳۷۲: ۵۰۳/۱) او را یکی از چهار^۱ تنی می‌شمارد که در ردیف «خمیره الخسروانین» بوده و به عبارتی حلقه واسط حکمت خسروانی با عرفان ایرانی است. وی جزو آن دسته از عارفان است که اعتقاد به وحدت و یگانگی حق تعالی اساس و پایه مشرب اوست. (مدرسی و مهرآور، ۱۳۹۰: ۱۲۱) نام بایزید در مقالات شمس بیست‌وهشت بار آمده (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۹۷۵) که شامل چندین حکایت و جملات پراکنده درباره اوست. شمس در هریک از آن‌ها از رفتار و کردار وی عمداً خرده‌گیری کرده، آنها را در شخصیت بایزید مطلقاً نادرست می‌داند. در موارد دیگر با شیوه‌های گوناگون چهره‌ای ناپسند از بایزید را به نمایش می‌گذارد. شایان توجه است که همه این خرده‌جویی‌ها به پندار و گفتار پیر بسطام است و در حوزه رفتار نقدی بر وی وارد نمی‌داند. در ادامه، به برخی از آن حکایت‌ها اشاره می‌شود:

«ابویزید رحمه الله علیه اغلب به حج پیاده رفتی. هفتاد حج کرده بود. روزی دید که خلق در راه حج از بهر آب سخت در مانده‌اند و هلاک می‌شوند. سگی دید نزدیک آن چاه آب، که حاجیان بر سر آن چاه انبوه شده بودند و مضایقه می‌کردند. آن سگ در ابویزید نظر می‌کرد، الهام آمد که برای این سگ آب حاصل کن. منادی کردند: که می‌خرد حجی مبرور مقبول به شربتی آب؟ هیچ کس التفات نکرد. برمی‌افزودند: پنج حج پیاده مقبول، و شش، و هفت، تا به هفتاد حج رسید. یکی آواز داد که من بدهم. در خاطر ابویزید بگشت که زهی من، که جهت سگی هفتاد حج پیاده به شربت آب بفروختم! چون آب را در تغار کرد و پیش سگ نهاد، سگ روی بگردانید. ابویزید در روی افتاد و توبه کرد. ندا آمد که چندین با خود می‌گویی این کردم و آن کردم جهت حق! می‌بینی که سگی قبول نمی‌کند؟ فریاد برآورد که توبه کردم، دگر نیندیشم. در حال سگ سر در آب نهاد و خوردن گرفت» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۱۶).

در اینجا شمس از آن بخش از اندیشه ابویزید عیب می‌جوید که او از خویش به سبب لطفی که کرده بود، سپاسگزاری می‌کرد و این ویژگی را در شأن عارفی با چنین مرتبه و منزلت نمی‌دانست.

شمس تبریزی معتقد است که این جمله بازید بسطامی، همانند «انا الحق» حلاج، بوی انانیت می‌دهد و در این باره می‌گوید: «انانیت‌های پنهان ایشان را بند کنید» (همان: ۲۵۸) و کسی که این گونه سخن می‌گوید، از درون تهی نیست؛ بلکه در اوج تعلیق و سرگردانی به سر می‌برد:

«هرگز حق نگوید که انا الحق. هرگز حق نگوید: سبحانی. سبحانی لفظ تعجب است، حق چون متعجب شود از چیزی؟ بنده اگر سبحان گوید که از لفظ تعجب است، راست باشد» (همان: ۱۸۶-۱۸۵) و «ابایزید را اگر خبری بودی، هرگز انا نگفتی» (همان: ۷۲۸). دیگر خرده‌گیری شمس از چله‌نشینی ابایزید است. او معتقد است که چله‌نشینی اصلاً در آیین پیامبر وجود نداشته و در مقالات می‌گوید: «آخر بنگر که آن چله و آن ذکر هیچ متابعت محمد هست؟ آری موسی را اشارت بود: اربعین ليله» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۸۴) و بدین خاطر ابایزید را در باب چله‌نشینی نکوهش می‌کند و می‌گوید: «اگر حکم بودی، چون او دی حکایت ابایزید و خلوت آغاز کرد، گفتمی این بدعتست در دین محمد» (همان: ۱۰۶).

۳-۲-۲ انتقاد از حلاج

حسین منصور حلاج در مکتبی پرورش یافته بود که پیش از او ابایزید، جنید و شبلی در آن خودی نشان داده بودند. (مهرآوران، ۱۳۸۶: ۲۳۳). شمس تبریزی حلاج را به سبب انا الحق گویی دارای نوعی خودپسندی دانسته که به عالم روح و مراتب عالی کمال واصل نشده است، بنابراین قادر نیست نفس خود را به‌طور مطلق شکست دهد. او حتی معتقد است که حلاج در گذار زندگی به یقین نرسید و در شک و تردید دیده از جهان فرویست. برخی از خرده‌گیرهایی که شمس نسبت به حلاج داشته، عبارت‌اند از:

الف) عدم کمال روح

«منصور را هنوز روح تمام جمال ننموده بود، ... در عالم روح نیز اگر غرق بودی حرف کی گنجیدی؟ الف کی گنجیدی؟ نون کی گنجیدی؟» (شمس تبریزی، ۱۳۸۵: ۲۸۰). وی در اینجا حلاج را فردی من‌گرا تلقی کرده است؛ زیرا هنوز به مرحله تکامل در شناخت و

شناسایی پروردگار دست نیافته و سخن از انال‌الحق به میان می‌آورد. او باور دارد که انسان با غوطه‌ور شدن و غرقه گشتن در عالم روح و معنویت از ماده، حرف و سخن به‌طور کلی رهایی می‌یابد و تنها جان اوست که توأمان با او در پرواز است و در هر لحظه و هر جا در جستجوی آن است تا اندکی به حق تعالی نزدیک شود.

ب) انا الحق گویی

شمس در فرازی از مقالات با اشاره به حدیث نبوی «علیکم بدین العجایز» می‌گوید: «این به بود از انال‌الحق گفتن. اگر به حق رسیده به حقیقت حق نرسیده. اگر از حقیقت حق خبر داشتی، انال‌الحق نگفتی» (همان، ۱۳۸۵: ۲۶۲). در اینجا شمس پیرزنی (عجوز) را از حلاج برتر و بلندمرتبه‌تر دانسته است؛ زیرا او در برابر بزرگی و عظمت خداوند سر تسلیم فرود آورده، آن را اقرار کرده و آشکارا تکرار می‌کند، اما منصور است که با فریاد انال‌الحق، گویا هنوز نفس خویش را در هم نشکسته است.

وی همچنین با اشاره به این موضوع که اگر می‌خواهی مرکب مقصود تو پیش به‌سوی پروردگار یکتا در تاخت باشد، راه فروتنی و تواضع را پیش روی خود قرار بده تا بتوانی جایگاه و منزلتی شایسته را از آن خود کنی، تاکید دارد که کامل‌ترین راه برای وصول به این مقام، اظهار نیاز در برابر اوست.

پ) حلاج و عدم متابعت

«عیب از آن بزرگان بوده است که از سر علت [بیماری] سخن‌ها گفته‌اند: انال‌الحق، و متابعت رها کرده‌اند، و در دهان این‌ها افتاده است. اگر نه این‌ها چه سگ‌اند که آن سخن گویند؟ اگر مرا امر بودی این‌ها را یا کشتن یا توبه» (همان: ۲۱۱-۲۱۰).

۳-۲-۳ انتقاد از سنایی

بلندای جایگاه سنایی هم در نزد عارفان و هم در میان شاعران بر کسی پوشیده نیست. اما شمس با اینکه گاهی در گفته‌های خود به ابیات سنایی استناد می‌کند و رد پای آرای سنایی در مقالات هویدا است، به‌طرز اعجاب‌انگیزی زبان به نقد سنایی می‌گشاید و الفاظش را سرد و گزنده می‌پندارد. انتقاداتی که شمس بر سنایی وارد کرده، به‌اختصار عبارت‌اند از:

الف) سنایی و ادعای شناخت کامل پروردگار

به نظر شمس هیچ‌کس نمی‌تواند به‌طور تمام و کمال حقیقت پروردگار را دریابد. ادعایی

که سنایی آن را در یکی از اشعار آورده است. شمس تبریزی با آوردن بیت زیر از سنایی: ای سنایی، دم درین عالم قلندروار زن خاک در چشم هوسناکان دعوی دار زن او را انسان غافل و بی خبری می‌انگارد که در کمال خودپسندی و انانیت مدعی می‌شود که به تمام حقیقت حق پی برده و آن را به‌طور کمال دریافته است و با خود می‌گوید که سنایی چگونه در کمال غفلت، خویش را از همه پاکان برتر و بالاتر معرفی کرده است؟ به‌همین خاطر است که در پایان عمر با ندامت و شرمساری توبه می‌کند و تمام رفتار خود را کفر می‌خواند و زنا می‌خواهد و شمس در این باره نیز می‌گوید: «لا جرم زنا را خواست سناییک» (همان، ۱۳۸۵: ۷۲۸).

شمس گاهی هم از شدت خشم و پرخاشگری جمله دیوان و فخری‌نامه‌اش را در برابر دو بیت از خاقانی بی‌ارزش می‌داند و می‌گوید: «آن دو بیت خاقانی می‌ارزد جمله دیوان سنایی و فخری‌نامه‌اش، و او را که از آن بوی فقر می‌آید» (همان، ۱۳۸۵: ۳۷۳-۳۷۲).

ب) بی‌ثباتی و تلون سنایی

شمس درباره دگرگونی احوال سنایی می‌گوید: «سنایی متلون، سید متلون، و او متلون، محال باشد. دیوانه نگوید این. از این دیوانه بد نیز نگوید» (همان: ۹۱) و نیز از زبان درویشی که به زیارت سنایی رفته است، می‌گوید: «عالمیان متلون‌اند. مگر کسی که از این تلون‌ها پاک باشد نرمک نرمک سوی خانه خود می‌رود، در او نی، و اگر نه عالم سخت متلون است. آن جهود، آن ترسا، آن گبر...» (همان: ۱۲۶).

ج) عدم درک کامل دل

شمس اذعان می‌دارد که سنایی به درک کامل و درستی از دل واصل نشده و آن را نیکو نشناخته است. از شمس می‌پرسند: «سنایی چگونه گفته است تا همه دل بینی بی‌حرص و بخل» (همان: ۷۳۸) و او پاسخ می‌گوید: «کجاست دل؟ این جواب با سنایی بود که بارد گفت، و از دل خبر نداشته است» (همان).

۳-۲-۴ انتقاد از سهروردی

شهاب‌الدین سهروردی ملقب به شیخ اشراق از کبار حکیمان و فیلسوفان قرن ششم است. وی با وارد ساختن عقل به حوزه عرفان مکتب تازه‌ای بنیان نهاد. اتفاقاً ایراد شمس به سهروردی نیز در همین حوزه است. وی با اذعان به اینکه عقل او میان تمام قوا، حتی علم او

غالب گشته، آن را یکی از نقاط ضعف شیخ اشراق تلقی می‌کند. «آن شهاب‌الدین را علمش بر عقلش غالب بود. عقل می‌باید که بر علم غالب باشد، حاکم باشد. دماغ که محل عقل است، ضعیف گشته بود» (همان: ۲۹۷).

در جایی دیگر نیز چنین می‌گوید: «چنان‌که وقتی خواستی جهت تقویت یک دو قدح مفرح بیش نتوانستی به کاربردن، از غایت ضعف دماغ» (همان: ۳۸۵).

۳-۲-۵ انتقاد از اوحدالدین کرمانی

اوحدالدین کرمانی یکی از ملامتیان نامی است که صحبت شیخ محی‌الدین عربی را دریافته و شیخ مذکور در موضعی از فتوحات مکیه در وادی ذکر او شتافته است. وفاتش در سنه ۶۳۵ بوده است (هدایت، ۱۳۸۵: ۵۷). صاحب رساله سپهسالار شیخ را با صفاتی چون موحد مدقق عارف کامل فقیر ربانی ستوده است (سپهسالار، ۱۳۲۵: ۲۵). مولوی در دمشق با پیر کرمان ملاقات داشته و این سخن مولانا در حق وی مشهور است که شیخ اوحدالدین در عالم، میراث بد گذاشت. فَلَهُ وِزْرُهَا و وِزْرٌ مِّنْ عَمَلِ بِهَا (افلاکی، ۱۳۶۲: ۴۴۰). شیوه اوحد در طریقت مبتنی بر عشق به مظاهر و تجلیات جمال است. در آینه وجودی امثال عین‌القضاة و فخرالدین عراقی و اوحد کرمانی «جمال ظاهر، آینه طلعت غیب و مظهر جمال الهی است و بنیاد طریقت را براساس زیبایی دوستی متکی ساخته به تمام مظاهر زیبایی، از جمله و خاصه صورت زیبا، عشق می‌ورزیده‌اند و به همین اندازه نیز بسنده نکرده گاه در برابر زیبارویان در کوی و برزن به سجده می‌افتادند و شاهدان را نماز می‌بردند» (ستاری، ۱۳۷۴: ۱۹۱). حبیب‌السیر نیز از میل بسیار وی به دیدار جوانان ساده‌عذار سخن گفته است (خواندمیر، ۱۳۳۳: ۱۱۶/۳).

شمس نیز اوحدالدین را در دمشق ملاقات کرد. این جمله شمس که: «مرا شیخ اوحدالدین کرمانی به سماع بردی و تعظیم‌ها کردی. باز به خلوت خود درآوردی. روزی گفت: چه باشد اگر با ما باشی؟ گفتم به شرط آنکه آشکارا بنشینی و شرب کنی پیش مریدان و من» (همایون‌فرخ، ۱۳۶۱: ۳۷۳/۲)، از مؤانست آن دو حکایت دارد. اما گویا شمس طریقه اوحد را چندان نپسندیده و این سخن اوحدالدین را که «کفر و اسلام بر ما یکی است»، نقد نموده و جنید را بر اوحد ترجیح می‌دهد. بجز این گویا موضوعی شخصی نیز در کار است. کما اینکه در جایی سر بسته می‌گوید: «آنچه ایشان را غیرت بود که اگر او

نبودی، مولانا با ما خوش بودی» (شمس تبریزی، ۱۳۹۱: ۷۲).
شمس تبریزی نام اوحدالدین کرمانی را دو بار در مقالات آورده است. بجز خرده‌ای که از شاهدبازی او در آثار مختلف آمده، در قسمت‌های دیگر از او به نیکی و درستی یاد می‌کند و از همان یک مورد نیز این گونه نقل می‌کند: «خیالاتی است اوحدانه. پیش از علم، راه به ضلالت برد» (همان: ۲۱۷).

۳-۲-۶ انتقاد از ابوسعید ابوالخیر

بیشتر نویسندگان آثار ادبی کهن از ابوسعید ابوالخیر به نیکی یاد کرده‌اند و در منابعی از جمله *کشف‌المحجوب*، *کیمیای سعادت*، *مرصادالعباد* و *تذکره‌الاولیا*، در باب او حکایاتی را آورده‌اند (شفیعی کدکنی، ۱۳۹۷: ۳۷). اما در میان کثرت ذکر نام و یاد خوش، ناباورانه با رویکردی متفاوت از شمس تبریزی مواجه می‌شویم که: «آن ابوسعید و آن که دوازده سال بیخ گیاه می‌خورد که اگر صد هزار سال بیخ گیاه خورد آن ره که او برگرفته بود به این سخن بوی نبردی. چو با او این سخن بگویی، گوید ها! چه هاها، چون هاهای؟ پس چه در عالم مشغله در انداختی؟ فریاد بر آوردی که چه؟!» (همان: ۶۸۴). در اینجا می‌بینیم که تیغ انتقاد شمس، متوجه یک ویژگی رفتاری پیر مهنه است.

۳-۲-۷ انتقاد از عین‌القضات همدانی

عین‌القضات همدانی از عارفان شطّاح نامی سده ششم است. در مقالات از او یک‌بار یاد شده و همان یک بار نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. شمس درباره سخن و کلامش این چنین می‌گوید: «از عین‌القضات چند سخن نقل کردند، یخ از آن فرو می‌بارد...» (همان: ۶۶۳).

۳-۲-۸ انتقاد از عمر خیام

نام خیام نیز همانند سهروردی تنها یک‌بار در مقالات و آن‌هم با خرده‌گیری ذکر شده است: «خیام در شعر گفته است که کسی به سر عشق نرسید و آن کس که رسید سرگردان است. شیخ ابراهیم بر سخن خیام اشکال آورد، که چون رسید سرگردان چون باشد و گر نرسید سرگردانی چون باشد؟ گفتم: آری صفت حال خود می‌کند هر گوینده. او سرگردان

بود، باری بر فلک می نهد تهمت را، باری بر روزگار، باری بر بخت، باری به حضرت حق، باری نفی می کند و انکار می کند، باری اثبات می کند، باری «اگر» می گوید. سخن‌هایی در هم و بی اندازه و تاریک می گوید. مؤمن سرگردان نیست، مؤمن آن است که حضرت نقاب بر انداخته است، پرده بر گرفته است، مقصود خود بدید؛ بندگی می کند عیان در عیان؛ لذتی از عین او درمی یابد از مشرق تا به مغرب ملحد لا گیرد و با من می گوید، در من هیچ ظنی در نیاید. زیرا معین می بینم و می خورم می چشم. چه ظنم باشد؟ الا گویم: شما می گوید چنان که خواهید» (همان: ۳۰۱). از دیگر کسانی که مورد انتقاد شمس واقع شده‌اند، می توان به محی الدین ابن عربی (همان: ۲۹۹ و ۳۰۵-۳۰۴) و شهاب هریوه (همان: ۸۲، ۹۹، ۲۷۱، ۲۲۵، ۶۵۸) اشاره کرد.

۳-۳ ساحت تیره

بخش کوچکی از مقالات شمس را ساحت تاریک یا مدار تیره وجودی شمس تشکیل می دهد. یونگ این وجه تاریک و دیگری نامطلوب را «سایه» می نامد. سایه، بخش پنهان و تاریک وجود انسان (بلای، ۱۳۹۲: ۳۱) و نمایان گر صفات و خصوصیات ناشناخته یا کم شناخته شده «من» است (یونگ، ۱۳۸۹: ۲۵۷). در معنای متداول آن چه از سایه به ذهن متبادر می شود، نمایش حجمی از جسم است که به علت عدم دسترسی به نور خورشید به صورت تاریک نمودار می شود. بنابراین، سایه نقطه مقابل نور و روشنایی است؛ بدین معنی که اگر نور به گونه ای بر جسم بتابد که تمام زوایای آن را احاطه کند، سایه ای وجود نخواهد داشت. به تعبیر یونگ، نه تنها سایه بدون آفتاب، و ناخود آگاهی بدون روشنایی خود آگاهی وجود ندارد، بلکه در طبیعت اشیاء است که روشنایی و تاریکی، آفتاب و سایه و... با هم وجود داشته باشند. بنابراین، سایه بخش اجتناب ناپذیر شخصیت آدمی است (فورد هام، ۱۳۸۸: ۸۳). این ساحت تاریک وجود شمس در آثار او قابل ردیابی است. در برخی از جملات و روایات موجود در آثار مربوط، شمس فردی پر خاشگر، یک دنده، کم حوصله، تندخو، انعطاف ناپذیر و سخت گیر معرفی می شود (صاحب الزمانی، ۱۳۸۷: ۱۳۹) و گاه شدیدترین توهین‌ها را به زبان می آورد. او مردی است که به هنگام تنبیه هرگز از سخت گیری‌های خود نمی کاهد و گاه روحیاتی متنوع و ناپسند از خویش بروز می دهد. همان طور که در منقولات بازمانده از شمس بدان اشاره شده است، او راه خود را

از خانواده جدا کرده و طالب آن بود تا مسیر خویش را طی کند. انسانی خودساخته که اغلب اوقات خود را در کاروان‌سراهای شهرهای مختلف سپری می‌کند، به قول خودش اهل کتابت نیست و عادت به نوشتن ندارد. زیرا مسائل در ذهن او ماندگارترند. از کانون خانه و خانواده دور می‌ماند، چرا که آن‌جا را برای پرورش آن‌چه که در درون دارد، جای مناسبی نمی‌داند. درحقیقت همه این عوامل می‌تواند در کنار یکدیگر شمس را به فردی مبدل سازد که گاه عنان از کف بدهد و سخنانی نازیبنده بر زبان آورد.

ساحت تیره یا بخش تاریک وجودی شمس، احوال و اوصاف نادرست، عملکردهای نابه‌جا و کنش‌های غلطی در نظر گرفته شده که در منش وی مشهود است. براین اساس، بخش تیره شخصیت شمس در این نوشتار ویژگی‌هایی از جمله خشم، پرخاشگری و تندخویی است که در آثار و منابع متعددی ذکر شده است. برای نمونه، زرین‌کوب در کتاب *پله پله تا ملاقات خدا* می‌نویسد: شمس در میان بیشتر یاران مولانا همچون آتشی بود که تا بی‌فروغ و خاموش نمی‌شد، هیچ‌خاطری احساس امنیت نمی‌کرد (زرین‌کوب، ۱۳۷۷: ۱۴۱) و «ظاهراً زودخشمی و تندخویی او از عهد کودکی جزو طبیعتش محسوب می‌شد» (همان: ۱۵۲). البته شمس در قسمتی از مقالات می‌کوشد تا خوی تند و تیز خود را توجیه کند، هرچند این کنش‌ها براساس اطلاعات موجود در آثار مرتبط غیرقابل دفاع است. در ادامه، به پاره‌ای از مصادیق ساحت سیاه شمس اشاره می‌شود.

۳-۳-۱ تندخویی با خواجه ثروتمند

شمس تبریزی در پاسخ به خواجه‌ای متمول که فقط از او می‌پرسد: اینجا چه می‌کند، با لحنی زننده توهین می‌کند. دور نیست که شمس برای اثبات بی‌توجهی خود نسبت به ثروت و مکنت برافروخته شده باشد. زیرا از بافت جمله برمی‌آید که می‌خواست او را به کاری دعوت کند. اما این هرگز نمی‌تواند دلیلی کافی برای تندخویی و پرخاشگری شمس باشد؛ زیرا آن شخص هرگز به منزله توهین و تحقیر با وی سخن نگفت: «سه روز به فاعلی رفتم، کس مرا نبرد، زیرا ضعیف بودم. همه را بردند و من آن‌جا ایستاده. در راه خواجه‌ای را نظر بر من افتاد. غلام را فرستاد که این‌جا چه ایستاده‌ای؟ گفتم: تو راه را به قباله گرفته‌ای؟ اگر شهر را و راه را به قباله گرفته‌ای، مرا بگوی» (همان: ۲۷۹-۲۷۸).

۳-۳-۲ توهین به زن معترض

شمس تبریزی زنی را کوچک می‌شمارد و با ادبیات و زبانی توهین آمیز او را پست می‌داند و اجازه سخن نیز به او نمی‌دهد: «... همت ما را دیدی که چه کرد؟ ای زنک! تو چه دانی که همت چیست؟ برو وضو کن، نماز کن و توبه کن. بگو کفر بودم، ایمان آوردم، از کفر بگشتم. پنبه بخر و دوکه، بنشین و می‌ریس! تو که باشی؟ خود مردان را آرزو آید که دو سبوی آب بر درم نهند» (همان: ۱۸۴).

۳-۳-۳ زشت‌گویی به سیف زنگانی

در مقالات جمله‌ای آمده که حاکی از شماتت فخر رازی توسط سیف زنگانی (زنجان) است. شمس نیز در مقابل، با کلماتی بسیار رکیک، سیف را این‌گونه ناسزا می‌گوید: «سیف زنگانی؟! او چه باشد که فخر رازی را بد گوید؟ که او از کون تیزی دهد. همچو او صد هست شوند و نیست شوند. من در آن گور او و دهان او حدث کنم. همشهری من؟ چه همشهری! خاک بر سرش» (همان: ۶۴۱).

۳-۳-۴ ناسزاگویی در دفاع از تبریزیان

زمانی که شمس می‌شنود عده‌ای تبریزی‌ها را ناسزا گفته‌اند، خطاب به آنان با لحنی هتاکانه می‌گوید: «آن از خری خود گفته است که تبریزیان را خر گفته است. او چه دیده است؟ چیزی که ندیده است و خبر ندارد چگونه این سخن را می‌گوید؟ آن‌جا کسانی بوده‌اند که من کم‌ترین ایشانم که بحر مرا بیرون انداخته است آن‌چنان که خاشاک از دریا به گوشه‌ای می‌افتد» (همان: ۶۴۱).

۳-۳-۵ تندگویی با مخاطب ناشناس

«ای خر! ای خر! ای سگ، ای سگ! ای تندیس! از ظاهر من خبر نتوانی داد از باطن من چگونه خبر می‌دهی؟ ای خر، ای خر! نی، نی هر اعتقاد که تو را گرم کرد و هر اعتقاد که تو را سرد کرد از آن دور باش» (همان: ۶۴۰).

۴- نتیجه‌گیری

اگر ساحت‌های وجودی شمس تبریزی را در مقالات به سه ساحت روشن، خاکستری و تاریک دسته‌بندی کنیم، می‌توان گفت نموده‌های ساحت روشن شمس به نسبت دیگر ساحت‌ها برجسته‌تر است. نشانه‌های آن در بسیاری از سخنان در اشکالی از جمله حقیقت‌گرایی، دوری و بی‌زاری از نفاق، صبر و شکیبایی، تواضع و فروتنی، سخاوت، مهرورزی، خودشناسی، عشق به پروردگار، ملاحظت با کودکان و... به چشم می‌خورد. او در بخش روشن وجودی خویش می‌کوشد انسانی باشد که همواره به سوی حق و حقیقت گام برمی‌دارد و یا آموزگاری باشد که نه برای جلوۀ ظاهری خود بلکه برای انتشار خوی و صفات پسندیده تعلیم می‌دهد.

در ساحت خاکستری شمس، با عارفی روبه‌رو هستیم که بسیاری از عرفای نامدار ادبیات فارسی از جمله حلاج، بایزید بسطامی و دیگر افراد را با برچسب عدم متابعت از پیامبر مورد نقد و نکوهش قرار می‌دهد. او هم‌چنین اعمالی مانند چله‌نشینی و صحو و سکر را به سخره می‌گیرد و از سوی دیگر، فیلسوفان و عقل‌گرایانی چون خیام، سهروردی و شهاب هریوه را نیز به سبب رجحان عقل و اندیشیدن در باب چرایی و چگونگی هستی مورد عتاب خویش قرار می‌دهد.

ساحت سیاه وجودی شمس شامل تندخویی‌ها، پرخاشگری‌ها، توهین‌ها و تحقیرهایی است که بر زبان می‌راند. مطابق نظریۀ روان‌شناختی یونگ، انسان کامل از تمام ویژگی‌های مثبت و منفی برخوردار است و تنها با ویژگی‌های مثبت شناخته نمی‌شود. از این رهگذر می‌توان گفت که جنبه‌های منفی و ساحت تاریک وجود شمس به شخصیت او به عنوان یک انسان کامل جامعیت بخشیده است که البته این بُعد از شخصیت وی در مقایسه با ساحت روشن و خصوصیات نیکو و فضایل او جلوۀ کمتری دارد و این ویژگی‌های نیکو و فضایل شمس بوده که همواره درخشش ویژه‌ای را به همراه داشت و آنچه که او را به انسانی جاودان و ماندگار در تاریخ ادبیات فارسی مبدل کرده است، این خصال نیکو است که بر مولانا نیز اثرگذار بوده است.

پی‌نوشت‌ها

۱. بایزید بسطامی، حسین منصور حلاج، ابوالعباس قصاب آملی و ابوالحسن خرقانی.
۲. shadow.

فهرست منابع

- ابن منظور (بی تا). *لسان‌العرب*، القاهرة: دارالمعارف.
- افلاکی، شمس‌الدین احمد (۱۳۶۲). *مناقب العارفین*، چاپ دوم، تهران: دنیای کتاب.
- امینی، محمدرضا (۱۳۸۱). «تحلیل اسطوره قهرمان در داستان ضحاک و فریدون براساس نظریه یونگ»، *مجله علوم اجتماعی و انسانی دانشگاه شیراز*، شماره ۳۴، صص ۵۳-۶۴.
- بلای، رابرت (۱۳۹۲). *اسرار سایه: رمزگشایی از نیمه تاریک وجود*، ترجمه فرشید قهرمانی، چاپ دوم، تهران: بنیاد فرهنگ زندگی.
- شمس تبریزی، محمد (۱۳۸۵). *مقالات شمس تبریزی*، تصحیح محمدعلی موحد، چاپ سوم. تهران: خوارزمی.
- خواندمیر، غیاث‌الدین (۱۳۳۳). *تاریخ حبیب‌السیر*، تصحیح جلال‌الدین همایی، تهران: خیام.
- خوری، سعید (۱۴۰۳). *اقرب‌الموارد*، قم: کتابخانه آیت‌الله مرعشی.
- دهخدا، علی‌اکبر (۱۳۷۷). *لغت‌نامه*، زیر نظر محمد معین و سیدجعفر شهیدی. چاپ دوم از دوره جدید. تهران: موسسه لغت‌نامه دهخدا.
- رضوانی، علی و احمدحسین شریفی (۱۳۹۸). «قرآن و ارزش‌های اخلاقی ناظر به ساحت‌های سه گانه وجودی انسان»، *مجله معرفت اخلاقی*، شماره ۲۶، صص ۳۴-۱۹.
- زرین کوب، عبدالحسین (۱۳۷۷). *پله پله تا ملاقات خدا*، تهران: علمی.
- سنایی، مجدود بن آدم (۱۳۹۶). *دیوان حکیم سنایی*، تصحیح مظاهر مصفا، تهران: زوار.
- سپهسالار، فریدون بن احمد (۱۳۲۵). *رساله سپهسالار*، تصحیح و مقدمه سعید نفیسی، تهران: اقبال.
- ستاری، جلال (۱۳۷۴). *عشق صوفیانه*، تهران: مرکز.
- سجادی، سید علی محمد (۱۳۸۸). «اجتماعیات در ادبیات»، *مجله تاریخ ادبیات (پژوهشنامه علوم انسانی)*، شماره ۶۰/۳۵، صص: ۱۶۵-۱۱۲.
- سهروردی، شهاب‌الدین یحیی (۱۳۷۲). *مصنفات شیخ اشراق*. تصحیح هانری کربن، چاپ دوم، تهران: موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شفیعی کدکنی، محمدرضا (۱۳۹۷). *تاریخچه‌های سلوک*، چاپ هجدهم، تهران: آگه.
- شمشیری، محمدرضا (۱۳۹۵). «خودشناسی در اندیشه‌ی دینی و فلسفی در قیاس با

- روان‌شناسی تجربی»، فصلنامه مطالعات روان‌شناسی و علوم تربیتی، شماره ۸، صص: ۱۳۵-۱۵۸. شوکتی، آیت، فاطمه حاجی قاسملو و مریم غرایمی (۱۳۹۶). «ویژگی‌های رفتاری شمس تبریزی در آیینة مقالات شمس»، همایش نگاه‌های تازه به مولانا، تهران.
- شوکتی، آیت و جعفر راضی‌نیا (۱۳۹۷). «تحلیل و بررسی ویژگی‌های اخلاقی شمس به استناد مقالات»، پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، سال دهم، شماره ۳۷، صص ۱۴۷-۱۷۴. صاحب‌الزمانی، ناصرالدین (۱۳۸۹). خط سوم، تهران: عطایی.
- علی‌زاده، حسین و مهرکی، ایرج (۱۳۹۶). «مقالات شمس تبریزی از دیدگاه نظریه ساحت اخلاقی زبان»، ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی، دوره ۱۳، شماره ۴۶، صص ۱۷۴ - ۱۴۷. فوردهام، فریدا (۱۳۸۸). مقدمه‌ای بر روان‌شناسی یونگ، ترجمه مسعود میربها، تهران: جامی.
- قاضی محسن، محمدعلی (۱۳۹۵). روان‌شناسی شخصیت، ساری: پارسی سرا.
- مارکوز، هربرت (۱۳۶۲). انسان تک‌ساحتی، ترجمه محسن مؤیدی، چاپ سوم، تهران: امیرکبیر.
- محمودی، کبری (۱۳۸۹). «فرهنگ، ادب، آموزش: شمس تبریزی»، مجله رشد معلم، شماره ۲۵۴، صص: ۲۴ و ۲۴.
- مختاری، حسین (۱۳۸۵). مشهورتر از خورشید، تهران: ورجاوند.
- مدرسی، فاطمه و قاسم مهرآور گیگلو (۱۳۹۱). «بایزید بسطامی و مشرب عرفانی او»، فصلنامه زبان و ادب فارسی، شماره ۱۰.
- مشتاق‌مهر، رحمان (۱۳۹۵). «آنچه امروز می‌توان از شمس تبریزی آموخت». نشریه پژوهش‌نامه ادبیات تعلیمی، شماره ۳۰، صص ۵۶-۳۱.
- ملک‌ثابت، مهدی و فاطمه محمدی‌عسکرآبادی (۱۳۹۲). «خصوصیات اخلاقی شمس تبریزی بر اساس مقالات»، نشریه علامه، شماره ۴۱، صص: ۷۵ - ۵۵.
- ملکیان، مصطفی (۱۳۹۷). زمین از دریچه آسمان، تهران: سروش مولانا.
- مهرآوران، محمود (۱۳۸۶). «اندیشه‌های حلاج در منطق الطیر عطار»، فصلنامه دانشگاه قم، سال ۸، شماره ۳ و ۴، صص ۲۳۳-۲۵۷.
- موحد، محمدعلی (۱۳۹۸). شمس تبریزی، چاپ پنجم، تهران: نشر نو.
- موسوی‌مقدم، رحمه‌الله و امیرعباس علی‌زمانی (۱۳۹۰). «ساحت‌های وجودی انسان از دیدگاه علامه طباطبایی». فصلنامه اندیشه نوین، شماره ۷، صص ۷۶-۵۳.
- نوالی، محمود (۱۳۷۱). «ساحت‌های مختلف انسانی در روانکاوی اگزیستانسیل»، مجله دانشگاه اصفهان، شماره ۴، صص ۶۱-۳۹.
- هدایت، رضاقلی (۱۳۸۵). ریاض‌العارفین، تهران: پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی.

فصلنامه علمی ادبیات عرفانی، سال ۱۴، شماره ۲۹، تابستان ۱۴۰۱ / ۹۵

همایون فرخ، رکن‌الدین (۱۳۶۱). *حافظ عارف*، تهران: بی‌جا.
یونگ، کارل گوستاو (۱۳۷۰). *خاطرات، رؤیاهای، اندیشه‌ها*، ترجمه پروین فرامرزی، مشهد: معاونت فرهنگی آستان قدس رضوی.

_____ (۱۳۸۹). *انسان و سمبول‌هایش*، ترجمه محمود سلطانی، چاپ هفتم، تهران: جامی.
Samuels, A. (1985). *Jung and the Post-Jungians*. London: Routledge.

References

- Aflaki, Sh. A. (1983). *Manaqib al-Arifin*. 2th edition. Tehran: World of Books.
- Alizadeh, H. and Mehraki, I. (2016). "Essays of Shams Tabrizi from the perspective of the theory of the moral field of language". *mystical and mythological literature*. Vol. 13. No. 46. pp. 147-174.
- Amini, M. (2008). "Analysis of the myth of the hero in the story of Zakhak and Fereydoun based on Jung's theory". *Journal of Social and Human Sciences of Shiraz University*, No. 34, pp. 53-64.
- Blai, R. (2012). *Asrar Sayeh: Decoding the Dark Half of Being*. Translated by F. Ghahrani. 2th edition. Tehran: Life Culture Foundation.
- Dehkhoda, A. (1988). *Loghatname*. Under the supervision of M. Moin and S. J. Shahidi. The 2th edition of the new period. Tehran: Dehkhoda Dictionary Institute.
- Fordham, F. (2008). *An introduction to Jung's psychology*. Translated by Masoud Mirba. Tehran: Jami.
- Jung, C. G. (1991). *Memories, Dreams, Thoughts*. Translated by Parvin Faramarzi. Mashhad: Astan Qods Razavi Cultural Vice-Chancellor.
- _____ (2010). *Man and his symbols*. Translated by M. Soltanieh. 7th edition. Tehran: Jami.
- Hedayat, R. (2006). *Riyad Al-Arifin*. Tehran: Research Institute of Human Sciences and Cultural Studies.
- Homayoun Farrokh, R. (1982). *Hafeze Aref*. Tehran: No place.
- Ibn Manzoor) No date. *Arabic language*. Cairo: Dar al-Maarif.
- Khandmir, Gh. (1954). *History of Habib Al-Sir*. Edited by J. Homai. Tehran: Khayyam.
- Khoury, S. (1982). *Aghrabol Mavared*. Qom: Ayatollah Marashi Library.
- Marcus, H. (1983). *One-dimensional human*. Translated by M. Moayidi. 3th edition. Tehran: Amir Kabir.
- Mahmoudi, K. (2010). "Culture, politeness. education: Shams-Tabrizi". *Rushd Moalem magazine*. p. 254.
- Malek-Thabet, M. and Mohammadi-Askarabadi, F. (2012). "Ethical characteristics of Shams Tabrizi based on articles". *Allameh Journal*. Vol. 41. pp. 55-75.
- Malekian, M. (2017). *Earth through the window of the sky*. Tehran: Soroush Molana.
- Madrasa, F. and Mehravar Giglo, Gh. (2012). "Bayezid Bastami and his mystical mystic". *Persian Language and Literature Quarterly*. Vol. 10.
- Mehravar, M. (2016). "Halaj's Thoughts in Al-Tayr Attar Region". *Qom University Quarterly*. Year 8. No 3 and 4. pp. 233-257.
- Mokhtari, H. (2015). *More famous than the sun*. Tehran: Verjavand.
- Mohed, M. (2018). *Shams Tabrizi*. 5th edition. Tehran: New Publication.

- Mousavi Moghadam, A., Alizamani, A. (2013). "The existential fields of man from the point of view of Allama Tabatabai". *Andisheh Novin Quarterly*. Vol. 7. pp. 53-76.
- Mushtaqmehr, Rahman. (2015). "What can be learned from Shams Tabrizi today". *Research journal of education literature*. No. 30. pp. 31-56.
- Navali, M. (1992). "Different human fields in existential psychoanalysis". *Isfahan University Journal*. Vol. 4. pp. 39-61.
- Qazi Mohsen, M. (2015). *Psychology of personality*. Sari: Parsisera.
- Rizvani, A. and Sharifi, H. (2018). "Qur'an and moral values related to the three spheres of human existence". *Marafet Ethical Magazine*. Vol. 26. pp. 19-34.
- Sajjadi, S. A. M. (2009). "Societies in Literature" *History of Literature Magazine (Research Journal of Humanities)*. No 35/60. pp: 112-165.
- Sahibul-Zamani, N. (2019). *The third line*. Tehran: Atai.
- Samuels, A. (1985). *Jung and the Post-Jungians*. London: Routledge.
- Sanai, M. (2016). *Diwan Hakim Sanai*. To correct the manifestations of Musfa. Tehran: Zovar.
- Sattari, J. (1995). *Eshghe Sofiane*. Central Tehran.
- Sephesalar, F. (1946). *Resaleye Sephesalar*. Proofreading and introduction by S. Nafisi. Tehran: Iqbal.
- Shafii Kadkani, M. (2017). *Tazianehaye Solok*. 18th edition Tehran: Agah.
- Shams Tabrizi, M. (2015). *Shams Tabrizi's Maghalat*. edited by M. A. Movahed. 3th edition, Tehran: Kharazmi.
- Shamshiri, M. (2015). "Self-Knowledge in Religious and Philosophical Thought in Comparison with Experimental Psychology", *Quarterly Journal of Psychological Studies and Educational Sciences*, Vol. 8, pp. 135-158.
- Suhrvardi, Sh. (1993). *The works of Sheikh Ashraq*, Edited by Henry Curb. 2th edition. Tehran: Institute of Cultural Studies and Research.
- Shoukti, A., Hajiqasmlou, F. and Ghraimi, M. (2016). "Behavioral characteristics of Shams Tabrizi in The Mirror of Shams's Articles". *A New Look at Rumi Conference*. Tehran.
- Shaukti, A and Razi-nia, J. (2017). "Analysis and review of the moral characteristics of Shams based on articles". *research journal of educational literature*. 10th year. 637.
- Zarin Koob, A. H. (1998). *Step by step until meeting God*. Tehran: Scientific.



An Analysis of the Existential Domains of Shams Tabrizi Through the Examination of *Shams Tabrizi's Maghalat*¹

Shahram Ahmadi²
Kausar Valipour³

Received: 2022/06/25

Accepted: 2022/09/04

Abstract

The existential domains of man are representative of his thoughts and behavior, which are rooted in various sciences. The actions and behaviors that are manifested in humans from these domains, depending on the type of division, enjoy their own characteristics; accordingly, it is considered a suitable method to know the different dimensions of a human being. Shams Tabrizi's life has always been wrapped in ambiguity and this has continuously encouraged the audience to learn more about the different aspects of his behavior. In the present paper, organized by content analysis and explanation method and using library sources, the researchers adopted Shafii Kadkani's classification of human existence domains into three bright, gray and dark categories to analyze Shams Tabrizi's personality based on his articles and to explicate each of the existential domains of his personality psychologically. The results of the study show that Shams has highly desirable features and critical views as well unpleasant features; nevertheless, due to his inner beauty, he is well liked in the minds of his audience, and every reader by reflecting on his articles realizes that he seeks to find manifestations of goodness in most of his words. Love of God, seeking help from Him, kindness, and compassion are among the qualities that constantly cause eternity and brilliance in his bright domain. In the gray domain of Shams, we face a mystic who criticizes and reprimands many renowned mystics of Persian Literature with the label of disobedience to the Prophet. Shams' black domain of existence includes irascibilities, aggressions, insults and humiliations that he utters.

Keywords: Shams Tabrizi, Shams Tabrizi's Maghalat , Existential domains, Analytical psychology, Mind unconsciousness.

1. DOI: 10.22051/jml.2022.40857.2358

DOR: 20.1001.1.20089384.1401.14.29.3.0

2. Associate Professor, Department of Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Mazandaran University, Mazandaran, Iran (Corresponding author) sh.ahmadi@umz.ac.ir.

3. MA in Persian Language and Literature, Faculty of Persian Literature and Foreign Languages, Mazandaran University, Mazandaran, Iran. pooyevalipur@gmail.com

Print ISSN: 2008-9384 / Online ISSN: 2538-1997